



۲۰۱۳/۰۵/۰۲

از پوهندوی شیمای غفوری

## بر خیزای زن



هر قطره اشکی را که به چشم تو دیده ام  
چون قطره ز دم به نگاهم رسیده است  
هر آهی را که از لب سردت شنیده ام  
بر قلب من چو تیغ بُرانی خلیده است  
\*\*\*

هر داغ سیزی را که به پشتت نهاده است  
قمچین خشم شوهر معرور و مسست تو  
هرگز نمی توان به سرشکم فرو بشست  
تا این چنین به بند بود پا و دست تو  
\*\*\*

مویت که راز لیل سیه در درون اوست  
یا جلوۀ لطیف طلا را نهفته است  
چون شاخه های سرد و زمستانی درخت  
بار سفید برف عظیم را گرفته است  
\*\*\*

بس شعله های رنج و الم در وجود تُست  
بس زخمه های جبر زمان را کشیده ای  
از سوز جان و تن لب تو بسته گشته است  
آتش نهران صدای دلّت را نگفته ای  
\*\*\*

اما عزیز من لب تو تا به کی چنین  
خاموش و خشک و پر زهراس از صدای مرد  
قلب اسیر تو گل من تا بکی بود  
آزرده از جفای زمان و جفای مرد  
\*\*\*

بس شاعران که حسن و جمالت ستوده اند  
یسا مادر عزیز و کریمت بگفته اند  
اما بغیر حسن و کرامت به چشم تو  
سوگند و عزم و جهد و شهادت نهفته اند  
\*\*\*

برخیز و راه بُیفت و بغلط و بخیز باز  
کین راه ما پُر از دره ودشت و کوه و جوست  
مشت جبون یأس و الم را مزن به دل  
زیرا که در نهایت راه شمع آرزوست  
\*\*\*\*

شاید به هر قدم که گذاری خطر بود  
شاید که در میانه ره در روی بدار  
اما چه گفت مرد کهنسال باغبان  
گر تخم گل خُبت ز طوفان غمی مدار

د پانو شمیره: له ۱ تر ۱

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خيږ و لولئ